

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا
بَقِيَتْ وَتَقَى اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

جواب دیگری که در مقام داده شده است که مقام این بود که راجع به والدین روایات
کثیره‌ای داریم امره و ناهیه که از آن روایات استفاده می‌شد شارع برای والدین مکان
رفیعی قائل است که آن مکان رفیع سازگار نیست با این که حتی در مقام امر به
معروف و نهی از منکر اجازه دهد فضلاً از این که واجب بفرماید عمل خشونت‌آمیز را با
آن‌ها چه لفظاً و چه عملاً. جوابی که خب جواب‌هایی جواب داده شد که تا حالا دو تا جواب
دادیم که جواب اول این بود که این‌ها در این مواردی که موجب این می‌شود که او ارتکاب
حرام نکند از جهنم و عقاب الهی رهایی پیدا کند در اثر آن خشونت، این مصداق بر است
احسان است شکر است پس با آن ادله منافاتی ندارد. جواب دوم این بود که از به برکت
صحیحی عبدالله بن سنان گفتیم که این شارح است و مبین این هست که معارضه‌ای بین
آن دو طایفه وجود ندارد جواب سومی که گاهی داده ممکن است بشود که بعضی فضلا
فرمودند این بود که نظیر این روایات وارده‌ی در مورد والدین در مورد حقوق مسلمین و
مؤمنین وارد شده خب و حالا این که واضح است که در مورد مسلمین و مؤمنین ادله‌ی
امر به معروف و نهی از منکر را نمی‌شود تخصیص زد خب بسیاری از مؤمنین گناه از
آن‌ها سر می‌زند ترک واجب از آن‌ها سر می‌زند فعل حرام از آن‌ها سر می‌زند ادله‌ی امر
به معروف خب می‌گوید امر به معروف کن، نهی از منکر کن، به همان مراتبی که گفته
شد و در روایات هست و حال این که از آن طرف هم این حقوقش نظیر حقوق والدین را
برای مؤمنین گفته، برای مسلمین گفته. این مطلب شما در این جا نقص می‌شود به آن‌جا،
هر جوابی به آن‌جا می‌دهید ما این‌جا می‌دهیم فقها هر جوابی که آن‌جا دادند چه جوری جمع
می‌کنند بین روایات امر به معروف و نهی از منکر و آن روایات عدیده و کثیره‌ای که راجع
به حق مؤمن و حق مسلم وارد شده هر جور آن‌جا جمع می‌کنند و تخلّص می‌جویند از
اشکال، همان وجه و تخلّص در مورد والدین و این روایات وارده‌ی در مورد والدین و ادله‌ی

امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد پس یک جواب نقضی می‌شود و به این شکل خواستند بگویند که این جور هم ما می‌توانیم جواب بدهیم صرف‌نظر از آن دو جواب گذشته.

س:؟؟؟

ج: این هم مؤمن هستند که ...

س: خب این‌جا موارد نادره‌ای از مؤمنین است می‌تواند از این مورد نادری که پدر و مادر باشد از آن کلی انصراف داشته باشد.

ج: خب این حرف خوبی هست که می‌زنید تا حالا ببینیم.

س: ما این‌طور بگویم، بگویم وقتی نسبت به پدر و مادر اینقدر اهتمام است افضل البرّیت هست خب توی غیر این‌ها حتماً باید افضل البرّ باشد توی غیر پدر و مادر بگویم آن‌جا بالاولویه افضل البرّ است.

ج: این هم حرف خوبی هست که شما می‌زنید. خب حالا من عرایضی که می‌کنم شرح فرمایشش علمین است.

عرض می‌کنم به این که حالا ابتداءً بخشی از آن روایات که در کافی شریف و غیر کافی وجود دارد و شیخ اعظم هم در بحث غیبت در مکاسب محرمه در پایان بحث غیبت روایات حقوق اخوان را و حقوق مؤمنین را بیان فرموده است و ابحاثی دارند ایشان در آن‌جا، حالا بعضی از این روایات را عرض کنم در کافی یک بابی هست حق المؤمن علی آخیه و أداء حقّه، روایت اول عن جابر، سند می‌رسد به جابر «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يُشْبِعَ جُوعَتَهُ» گرسنگیش را به سیری تبدیل کند «و يُؤَارِيَ عَوْرَتَهُ وَ يُعْرِجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ وَ يَقْضِيَ دَبْتَهُ فَإِذَا مَاتَ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ» وقتی هم از دنیا رفت خودش را جایگزین آن شخص قرار بدهد در بین اهل و اولادش. خب این حق بزرگی است که بر گردن ...

روایت بعدی «عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ صَبَّحَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ تَصِيبٍ، وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ تَصِيبٍ، مرحوم مجلسی معنا کردند ای لا یصل شیء من أعماله الى الله و لا یقبلها، «قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ» دل‌سوز به حال هستم «أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ» این اولی «وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ» دنبال مرضات و رضایت‌مندی او بگیری «وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ وَ مِرْآتُهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْتَعِ وَ يَجُوعَ وَ لَا تَرَوَى وَ يَطْمَأُ وَ لَا تَلْتَسَ وَ يَغْرَى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ قَوَّاجِبٌ أَنْ تَبْتَغَ خَادِمَكَ فَيُعْصِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يَمَهِّدَ فِرَاسَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبَيِّرَ قَسَمَهُ» یعنی سوگندش را بپذیری معنا کردند «وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَتَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَصَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا» بدون این که بخواهد روی بیاندارد و از تو بخواهد انجام بدهی برایش، «وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلَتْ وَلَايَتُكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَايَتُهُ

باز همین‌طور روایاتی به این مضامین هست تا این که این روایت بعدی را هم بخوانم روایت پنجم همین باب هست «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْتَعَ وَ يَجُوعَ أَخُوهُ وَ لَا يَرْوَى وَ يَعْطَشُ أَخُوهُ» تا این که می‌رسد می‌فرماید که «وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أَفَّ انْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ» همان ولاتقل لهما که به پدر و مادر فرمود افّ نگویید در قرآن، این‌جا هم می‌فرماید که «وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ أَفَّ انْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ وَ إِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوٌّ كَفَرْنَا أَحَدُهُمَا فَإِذَا اتَّهَمَهُ اثْنَاثُ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمُتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» باز این مطلب که اگر افّ بگوید چگونه خواهد بود باز در بعض روایات دیگر همین باب وجود دارد.

خب از این روایات گفتند که خب این روایات شبیه همان روایاتی است که در مورد والدین هم وجود داشت همان جوابی که در مورد این‌ها قوم می‌دهند نسبت به ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، ما هم همان جواب را نسبت به ادله‌ی وارده‌ی در والدین با ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر می‌دهیم. این مطلب، در این مطلب یعنی این اشکال نقضی و این بیان مناقشه هست به این که فارق بین المقامین وجود دارد ولو بعض وجوه مشترکه‌ی بین المقامین هم هست که بعد خواهیم گفت ان شاء الله اما فارق بین المقامین هم وجود دارد یعنی یک وجوهی برای جمع بین این روایات و ادله‌ی امر به معروف علی تقدیر این که بپذیریم که چیزهایی که در این روایات اخذ شده تنافی پیدا می‌کند چون این هم اول کلام است حالا، بسیاری از این چیزهایی که این‌جا بود تنافی‌ای با آن ندارد مثلاً این‌جوری نباشد که تو سیری او گرسنه باشد خب بله، اما منافاتی با این ندارد که اگر خلاقی هم دارد می‌کند و می‌بینی با لینت کلام اثری ندارد با خشونت به او بگویی، یا حالا یک سیلی به او بزنی. این چه منافاتی دارد با این که بله اگر هم گرسنه است سیرش کنی، اگر لباس ندارد لباس به او بدهی. اگر بدهکاری‌هایی دارد تو می‌توانی بدهکاریش را بدهی، بدهکاریش را بدهی، با این‌ها که منافاتی ندارد. یکی دو تا چیز است که ممکن است که بگوییم سخطش، خب مثلاً شما بیایی امر و نهیش کنی یا بزنی خب او خشمگین می‌شود خب با این مثلاً نمی‌سازد. یا آن‌جا که افّ بگویی گفته افّ هم به او نگو، خیلی یک چند تا چیز نادر است توی این روایات که مثلاً کسی ممکن است ... خلافاً لِ آن که آن‌جا بود که می‌گفت مه «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (اسراء، 24) «قُلْ لَهُمَا أَفَّ» (اسراء، 23) چه چه، آن‌جاها فرق می‌کرد السنه‌ی بسیاری از آن روایات با آن‌چه که در این‌جا وارد شده حالا سلّمنا و آمّا که در این روایات بالاخره موارد هست که نمی‌سازد گفته نه، لاتسخطه، یک کاری نکن که آن سخط پیدا کند یک کاری نکن که آن راضی نشود یک کاری نکن که افّ حتی به او نگو، این هم بالای چشمت ابرو هم حتی به او نگو، خب آن وقت این چه جور جور درمی‌آید با این که بزنی به او؟ چجور جور درمی‌آید با خشونت امر و نهی کنی یا ترش‌رویی با او بکنی، یا قطع مراوده با او بکنی، این‌ها مثلاً. فرق بین این روایات علی تقدیر این که بپذیریم که در این روایات آن‌هایی که سندش تمام است که البته چون همه‌شان در کافی هست از نظر ما اشکالی ندارد ولی خب طبق میانی معروف خب بسیاری از این روایات از نظر سند محل اشکال است حتی آن روایتی هم که می‌گوید سی تا حق، که شیخ نقل فرموده در مکاسب، سی تا حق در آن‌جا شمرده شده این‌ها از نظر سند خیلی از آن‌ها محل اشکال است. حالا فرضنا که همه‌ی این‌ها صحت سند دارند و در آن‌ها امر شده به اموری راجع به مؤمن یا مسلم که به حسب ظاهر با ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر ناسازگاری داشته باشد برای تخلص چند وجه وجود دارد این‌جا که در آن روایات والدین با ادله‌ی امر به معروف وجود ندارد. یک: این است که

این روایاتی که در حقوق مؤمن و مسلم هست این‌ها حمل بر استحباب می‌شود به قرائنی، یک قرینه‌ی داخلی که در همین روایات وجود داشت، توی همین روایتی که خواندیم چه بود؟ در همین روایتی که خواندیم حضرت فرمود إباء از فرمایش داشتیم با این که او سؤال کرده در مقام تعلّم برآمده بود. حضرت فرمودند می‌ترسم یاد بگیری عمل نکنی، و من هم دلم نمی‌خواهد تو را دوست دارم اشفاق به تو دارم دلم نمی‌خواهد یک چیزی را بدانی و عمل نکنی، پس دنبال نکن، نپرس، خب این اگر امر واجبی بود، امور واجبی که خدای متعال عزیمت است راضی به ترک نیست می‌تواند امام علیه السلام بخاطر یک جهت این‌چنینی بفرماید که نمی‌گوییم؟ این مطلب در این روایات حقوق اخوان و مسلم و مؤمن تکرار شده این. این خودش نشان می‌دهد که این امور، امور واجبه نیستند یک امور مستحبیه‌ای هستند خب ...

س: تصریح به کلام واجب شده ...

ج: با این که واجب شده بله خیلی جاها داریم این وجوب یعنی، واجب است یعنی ثابت است. یا از باب مبالغه گفته شده واجب است ما در امور مکروهه و واجبه السنه‌ی این‌چنینی داریم مثلاً «ملعون ملعون من بات وحده فی بیه» خب ملعون است خب این را حمل بر کراهت می‌کنند نه این واقعاً کار حرامی انجام داده حالا اگر تنها بخوابد.

س: ???

ج: واجب‌های مشروط را امام نباید بیان کنند؟ واجب مشروط را باید بیان کنند.

س: حاج آقا مصلحت تدرّج که گاهی اوقات توی همان ذیل آیه‌ی «إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» همین‌طور گفتند که، یعنی مصلحت تدرّج اقتضاء می‌کند که فعلاً امام نفرمایند منتها آن راوی چون اسرار می‌کند بر خلاف مصلحت تدرّج، امام می‌فرمایند که اسرار تو بی‌وجه است یعنی واجب هست ولی فعلاً مصلحت تدرّج اجازه‌ی ???

ج: نه این جهت را نمی‌گوید که چون مصلحت تدرّج است می‌فرمایند که می‌ترسم تو عمل نکنی،

س: ???

ج: نه مصلحت تدرّج نیست خب به تو می‌گوید، و می‌گوید که نقل نکن برای کسی.

س: فعلاً ابرازش واجب نیست بخاطر آن مصلحت، ولی اگر من ابراز بکنم و بدانی دیگر بر تو واجب می‌شود؟

ج: نه، این‌جا چون شخص آمده دارد سؤال می‌کند

س: یک حق‌هایی هم هست که این‌جوری نبود که مثلاً فقط همین الان گفته بشود

ج: بله خیلی از آن‌ها همین‌جور است.

دو: شاهد دوم که مرحوم مجلسی قدس سره فرموده این است که فرموده است که حمل این اخبار بر وجوب، این مستلزم ... «ثُمَّ إِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّ هَذِهِ الْحَقُوقَ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ الْكَامِلِينَ أَوْ الْأَخِ الذِّي ??? فِي اللَّهِ وَالْأَفْرَاعِيَّةُ جَمِيعَ ذَلِكَ بِالنِّسْبَةِ إِلَى جَمِيعِ

الشيعة حرج عظيم بل ممتنع» خود این که این، این سی تا حق یا بیش‌تر یا کمتر که در این روایات وجود دارد آن هم این حق‌های این‌جوری که می‌بینی آن بدهکاری دارد دینش را باید بدهی، واجب است بروی دینش را بدهی، خادمی داری آن خادم ندارد حتماً واجب است برای تو که خدمت را بفرستی آن هم نه کار، حتماً آن‌جا را جارو کند چه کند حتی رختخوابش را پهن کند برایش، نمی‌دانم غذا برایش درست کنی، اگر تو نوکر داری باید بفرستی، خب بابا توی این شهر، حالا یک نفر نوکر دارد توی محله‌شان به همه باید این ... بعد چه بکند اگر مُرد تو خودت را خلیفه‌ی او در اهلش بدانی در بین ولدش بدانی همه‌ی این‌ها، حالا راجع به یک نفر می‌گفتند حرج داشت و کیف به این که همه، تا آن‌جایی که می‌بینی که دیگر حالا قدرت نداشته باشی.

س: خود امام خادمش را فرستاده که شیعیان خلّص؟؟؟

ج: حالا ایشان می‌گویند ما به این قرینه می‌فهمیم که این روایات حقوق مستحبیه است نه حقوق واجبیه.

س: این را شیخ جواب داده که تصرف در معنای مؤمن می‌شود به قرینه؟؟؟

ج: حالا می‌گوییم آن‌ها را هم، این‌ها جواب‌های مختلف ... فعلاً فرمایش محقق مجلسی است.

این هم یک قرینه است که ایشان می‌فرمایند ما به این قرینه‌ی حرج می‌فهمیم که شارع، چون از وجوب این حرج لازم می‌آید. این جور تکلیفی بر همگان است از این می‌فهمیم که این یک تکلیف استحبابی است قابل ترک است ترخیص در ترک آن وجود دارد. امر سومی که حالا اولای از هر دوی این‌هاست این ضرورت فقه است. بر این که این امور، امور واجبی نیست این ضرورت هم از کجا پیدا شده؟ از سیره‌ی متشرعه که می‌دانیم ورعین در این امت و حتی خود ائمه علیهم السلام و دیگران بر این امور مقید نبودند و الا لبان و ظهر، حالا ائمه علیهم السلام اگر نمی‌فرمودند آن‌ها را ما نمی‌دانیم چون تراحم شاید بوده، بین اموری تراحم بوده اما این مسئله اگر واقعاً این‌چنین بود که سلمان و ابوذر و ابن ابی عمیر و محمد بن مسلم و زراره و کی و کی، همه‌ی این روایات مهم و متشرعه اگر مقید به این بودند این عالمی می‌شد که بابا این شیعه‌ها این‌جوری هستند و این واضح می‌شد توی این دویست و پنجاه سال، اگر مرام شیعه بر این بود و این‌ها واجب بود خب این یک سنت برجسته و عظیمی بود که این قهراً باقی می‌ماند خود این که از این می‌فهمیم سیره‌ی متشرعه نبوده و این که سیره نباشد با این که روایات در مرثا و منظر بوده گفته می‌شده و بیان می‌شده این دلیل بر این است این‌ها امور ترخیصی است یعنی ترخیص دارد استحباب دارد نه این که وجوب داشته باشد بنابراین حالا یا به وجه اول یا به وجه ثانی، یا به وجه ثالث، که وجه ثالث اقوی الوجوه است ...

س:؟؟؟

ج: این روایت گفته می‌شده دیگر، همین روایتی که دارند نقل می‌کنند و این روایت را برای دیگران نقل کنند سلسله‌ی سند این همه آدم‌ها واقع شدند در همین سلسله‌ی سندها اینقدر آدم واقع شدند پس این‌ها گفته می‌شده در کتاب‌ها نوشته شده این‌ها خبر داشتند نه در زمان معصومین، نه بعد از معصومین نه بعد از کلینی و صدوق و فلان و این‌ها اصلاً در بین متشرعه و متبرّعین این جور التزام به نحو وجوب به این امور نبوده بنابراین این‌ها

کاشف از این است که این‌ها امور واجبه‌ای نیست مثل خیلی از چیزهایی که در روایات است امر هم ندارد امر دارد ما مرخصی در روایت برای آن نمی‌بینیم مثل تکبیرات، این تکبیراتی که از هر حالی به حال دیگری در نماز می‌خواهیم منتقل بشود تکبیر بگو، حالا بعضی از بزرگان معاصر هم رحمه الله احتیاط می‌کردند در بعضی از این تکبیرات که حتی چرا می‌گویند امر دارد مرخصی هم نیامده دیگران چه جواب می‌دهند؟ می‌گویند بابا این تکبیرات اگر واجب بود لبان و ظهر، این هر روز مردم نماز باید بخوانند، اگر بنا بود که بله رکوع می‌خواهی بروی تکبیر بگویی دست‌هایت را هم ببری تا خیال اذنین، می‌خواهی از رکوع بلند شدی دوباره همین‌جور، سجده رفتی، بلند شدی، همین‌جور، دوباره می‌خواهی بروی سجده همین‌جور، از سجده بلند شدی همین‌جور، و و ... اگر این‌ها واجب بود امر دارد درست است. و مرخصی هم در روایات نداریم که لایس به ترکش، ولی گفتند لو کان لبان و ظهر، معلوم است که این عدم التزام متشرعه و متبرعین کاشف است از این که یک ترخیصی به آن‌ها رسیده بوده و این‌ها امور واجبه‌ای نیست یا مثل سجده تلاوت، خب الان بعضی از معاصرین دام ظلّه فتوا دادند حالا یک وقتی فتوا می‌دادند حالا نمی‌دانم الان بر آن فتوا هستند یا نیستند که در سجده تلاوت قرآن آن متن خاصی که وجود دارد لا اله الا الله حقاً حقاً، لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً، تا آخر این واجب است یا احتیاط واجب است خوانده بشود دیگران جواب می‌دهند نه لازم نیست چرا؟ چون اگر این بود با این همه محل نیاز بودن لبان و ظهر، و و ... مثال‌های دیگر، غسل احرام مثلاً، چه در غسل احرام، خب عده‌ای هم فتوا می‌دادند یک مدتی به وجوبش حتی سید الاستاد آقای زنجانی هم فتوا می‌دادند یک مدتی، حالا دیگر دست برداشتند چرا؟ به همین قرینه که آن‌ها دارند می‌گویند بابا اگر این یک امر واجبی بود هر سال این همه آدم حاجی می‌رفت این لبان و ظهر، چرا پس تقید را نمی‌بینیم در این‌ها؟ پس علی‌رغم این که ما امر داریم و در روایات هم مجوزی برای ترک وجود ندارد اما از این که متشرعه ثابت است بر ما که متشرعه ملتزم نیست عملاً، این کشف می‌کند از این که این‌ها امور استحبابیه بوده و آن‌ها متوجه این جهت شده بودند فلذا دأب بر این قرار نگرفته، خب این‌ها هم همین‌جور می‌شد، خب ...

س: سیره‌ی متشرعه مقدم بر ظهور امر است؟

ج: بله، چون کاشف از این است که یک قرینه‌ای بوده از ائمه به آن‌ها رسیده بوده که نه لزومی ندارد.

س: ???

ج: بله حالا منافات ندارد که یک جایی بله این مجموعه مستحب است مثلاً فرموده که غیبتش نکن، بله غیبتش نکن چون ادله‌ی دیگری داریم می‌دانیم که این حق، حق واجب است.

س: ???

ج: بعضی‌های آن همین‌جور است بله، آن‌جا هم بعضی‌های آن را گفتیم این‌جوری است.

س: حاج آقا ما آن‌جا دنبال یک فضای کلی بودیم که شریعت نسبت به ??? چه نگاهی دارد این‌جا هم دنبال یک فضای کلی نسبت به مؤمنین هستیم که چه‌جور باید ???

ج: خب حالا صبر کنید بقیه‌ی کلام را بگویم پس این مقدمه‌ی اولای بحث است.

این بود که پس ما از این روایات چه استفاده می‌کنیم؟ استحباب را استفاده می‌کنیم. این استحبابی که از این روایات استفاده می‌کنیم یعنی ذات این امور لو خَلَّی و طبعها، نسبت به مؤمن، نسبت به مسلم مستحب است و حسن است این منافات ندارد که به عنوان ثانوی، به عنوان طاری واجب بشود امور مستحب می‌تواند به عنوان طاری واجب بشود مؤمن بما اَلَّه مؤمن، مسلم بما اَلَّه مسلم، مراعات این امور نسبت به او مستحب است همین امر مستحب ممکن است به عنوان امر به معروف و وادار کردنش به این که معروف را انجام بدهد یا منکری را ترک بکند بشود واجب، پس جمع بین ادله‌ی امر به معروف که واجب می‌کند یک اموری را و این که این‌ها را استحباب می‌کند این است که این بنفسی مستحب است. اما همین مستحب ممکن است عمل بر خلاف آن لازم بشود به عنوان آخر، عنوان آخر، عمل بر خلاف او لازم بشود آن به عنوان ثانوی است که بر این طاری می‌شود.

س: ???

ج: نه چون اگر واجب بود نمی‌توانستیم همین حرف را بزنیم اما این‌جا چه می‌گوییم؟ یعنی همان جمعی که آقای آخوند در تعادل و تراجیح، اوایل آن فرموده که گاهی عرف وقتی دو تا دلیل را می‌بیند این‌ها را حمل می‌کند به عنوان اولی و ثانوی و طاری، می‌گوید آن حرف‌هایی که آن‌جا زده مال این عمل است لو خَلَّی و طبعه، اما این‌جا که حرف می‌زند بخاطر یک عنوان طاری دارد حرف می‌زند و این‌ها با هم تعارض ندارند یعنی این خودش لو خَلَّی و طبعه باب امر معروفی نباشد نهی از منکری نباشد بخاطر این جهات نباشد استحباب دارد اما اگر آمد چه شد؟ آمد نه، مقدمه‌ی آن قرار گرفت عنوان دیگری بر آن طاری شد ممکن است که واجب بشود همان که مستحب بود واجب بشود یا حرام بشود حتی، آن بذاته مستحب بود اما الان ممکن است که چه باشد؟ حرام باشد. مثل چی؟ مثل این که قرائت قرآن به صدای بلند مستحب نیست؟ اما اگر موجب ایذاء یک کسی بشود حرام است همین قرائت قرآن می‌شود حرام،

س: توی واجبات هم همین است.

ج: تراحم است آن‌جا، ببینید تراحم است این‌جا نه، این دو تا عنوان اولی و ثانوی است مرحوم امام یادتان اگر باشد اطلاعیه دادند فرمودند این بلندگوهایی که توی مساجد برای ایام محرم که همسایه‌ها اذیت می‌شوند این گناه کبیره است ولو تعظیم شعائر است. از یک جهت تعظیم شعائر است فی نفسه بله یک جایی باشد که همسایه‌ها راضی هستند اذیت نمی‌شوند یا کسی وجود ندارد در آن اطراف، خب این مستحب است اما همین مستحب اگر که مطرح علیه عنوان ایذاء مؤمن این می‌شود چی؟ می‌شود حرام، حالا در مانحن فیه جمع عرفی که بین این روایات می‌شود کرد همین است که ما این‌جوری بگوییم، بگوییم که این‌ها اموری است مستحب که آن را به سخط نیاور، مستحب است که او را به سخط نیاوری. اما اگر به عنوان امر به معروف شد که تو به او می‌گویی نکن این کار را یا ترش‌روی نشان می‌دهی، یا در مواردی که اگر گفتی جایز است ضرب یا برای آن کسی که گفتیم جایز است مثل ولی امر باشد یا مثل کسانی باشد که اجازه دارند برای این که این کارها را متصدی بشوند حالا آن هم مؤمن است بالاخره، این می‌خواهد بزند او را، اشکالی ندارد مثل حدود. همان جمعی که بین حدود می‌کنیم احکام حدود که جاری می‌کنیم آن‌جا ایذاء در آن هست تحقیر در آن هست همه‌ی این‌ها در آن هست خب آن‌ها

به عنوان ذاتش است اما به عنوان این که الان گناهکار شده عنوان طاری می‌شود می‌گوید حدود را جاری کن، چکار کن، چکار کن.

س: ???

ج: اما ادله‌ی وارده‌ی در والدین، آن إباء از این دارد که بگویی به حسب ذات این‌جوری هست در آن‌ها. آن لألسنه جوری هست که می‌گوید احترام این را باید حفظ کنی ولو این‌ها فاجر باشند ولو کافر باشند می‌گوید حتی در آن صورت‌ها آن السنه جوری هست که حتی در این موارد می‌گوید فاجر است کافر است مشرک است هر جور می‌خواهد باشد آن السنه را ما در مورد این‌ها نداریم. این یک جواب، پس یک جواب ممکن است که این‌جوری جواب بدهیم بگوییم به حمل، این جور عرف جمع می‌کند به این که آن‌ها استحباب به عنوان اولی است و این به عنوان، ثانوی، و وقتی استحباب هم بود این جمع آسان‌تر از جایی است که واجب باشد.

س: ???

ج: آن هم حالا مشکل است مگر این که منحصر در ... می‌تواند بگوید این مسئولیت را بدهید به یکی دیگر.

س: ???

ج: به یکی دیگر.

س: حاج آقا مشکل است یا برایش حرام است فرزند؟

ج: ممکن است که بگوییم حرام است. البته ما تخلص جستیم. آن آقای که مثل مثلاً محقق سیستانی که اشکال می‌کند یا شیخ جعفر کاشف الغطاء رضوان الله تعالی علیه که می‌فرماید حرام است و تقیید می‌کند می‌گوید بله، آن‌جا هم ممکن است چنین چیزی ... مگر عظام امور باشد. اگر از عظام امور باشد که راه دیگری وجود ندارد و آن هم امر عظیمی است خب بله، می‌خواهد یک نفر را بکشد یا می‌خواهد هدم کعبه کند یا جسارت به قرآن مثلاً نعوذ بالله بکند و امثال ذلک، آن‌جا ...

س: استاد ظاهر این است که ائمه علیهم السلام قاعده‌ی دومی را خود مکلف باید تشخیص بدهد یعنی در جمع بین ادله یک سری از ادله را مکلف به عنوان قاعده ??? به عنوان قاعده‌ی ثانویه ??? نه این که خود امام بیاید از اول روایت را به عنوان قاعده‌ی ثانویه ...

ج: ما که نگفتیم اما از اول فرموده ما می‌گوییم ما که ناظر به این روایات هستیم جمع می‌کنیم این‌جوری پس تحافت بین آن‌ها نمی‌فهمیم. ما ...

س: ???

ج: آن برای این بود که این روایت استحباب را دارد می‌گوید اما جمعش را که به این نه، خودمان داریم می‌کنیم.

س: چون مستحبات فرمودید جمعش اسهل است ???

ج: اسهل است عنوان ثانويه، كه روشن است كه آن چيز مستحب است عناوين ثانويه ...

س: ???

ج: يعنى چون آن جا مصلحت اين جورى نيست كه بخواهد مقاومت كند در مقابل عناوين ثانويه، اما واجب ممكن است بگويد آقا مقاومت مى كند در مقابل عناوين ثانويه.

و اما راه دوم: راه دومى كه اين جا وجود دارد از تطبيق قاعده‌ى «ما يلزم من تخصيصه و تقييده على عدم الفرد أو خروج اكثرية الافراد» از اين قاعده استفاده كنيم مى بينيد كه بين اين ادله و ادله‌ى امر به معروف و نهى از منكر عموم و خصوص من وجه است. جاهايى امر به معروف و نهى از منكر هست به غير مؤمن، يا به جورى است كه مورد اين نااحترامى، سخط و فلان نمى شود خب اين جا مورد افتراق ادله‌ى امر به معروف است يك موردى هم اين وظائف است اصلاً جاى امر به معروف و نهى از منكر نيست آدم‌هاى حسابه‌اى كه گناهى نكرده ترك چيزى نكرده خيلى خب آن هم ادله‌ى امر به معروف است اين جاهايى كه اجتماع امرين مى شود اين دو طايفه با هم درگيرى پيدا مى كنند خب اين جا گفته مى شود خب در موارد اجتماع، در موارد تعارض به نحو عموم و خصوص من وجه براى تقديم احد المتعارضين بر آخر وجوهى هست كه در باب تعادل و ترجيح بيان شد. منها اين است كه مثلاً يكى عموم وضعى داشته باشد يكى اطلاقى باشد آقاى خوئى آن را كه عموم وضعى دارد بر آن كه عموم اطلاقى دارد مقدم مى داند مثلاً گفته اكرم كل عالم، آن جا گفته لاتكرم الفاسق، اكرم كل عالم با لاتكرم الفاسق، عموم و خصوص من وجه است در عالم فاسق آن مى گويد اكرمه، اين مى گويد لاتكرم، ايشان اكرم كل عالم را بر لاتكرم الفاسق اين جا مقدم مى دارد چرا؟ براى اين كه عموم وضعى بود اين اطلاق بود اين را مقدم مى دارد به بيانى كه در مجلس گفته مى شود يكى از چيزها اين است كه اگر اين دو تا متعارضين بخواهيم محل اجتماع را بدهيم به يكى، آن ديگرى يا بى فرد مى ماند يا قليل الفرد مى شود اين هم قرينه مى شود بر اين كه اين را بدهيم به همان كه قليل الفرد مى شود يا معدوم الفرد مى شود اين خودش قرينه مى شود كه اين مال آن است تخصيص نمى خورد اين را بايد تخصيص بنيم در مانحن فيه گفته مى شود همين جور است چرا؟ خب براى اين كه اگر بنا باشد همه‌ى مسلم‌ها و همه‌ى مؤمن‌ها اين امور، حتى اگر در مواردى كه اين‌ها گناه مى كنند ترك واجب مى كنند يا فعل حرامى را انجام مى دهند شارع بفرمايد كه نه تو امر به معروف نكن، نهى از منكر نكن، خب كجا مى نشيند جاى آن؟ چه آدم‌هاى مى شوند براى امر براى معروف؟ اين امر به معروف و نهى از منكرى كه اين همه روايات نصوص، كتاباً و سنتاً، نصوص مرعبه داريم و فرموده كه اگر اين انجام بشود ثقام به الفرائض، چه و چه و چه ... همه‌ى اين‌ها را بيايد بگويد چى؟ بگويد حواست جمع باشد امر به معروف و نهى از منكر مى خواهى بكنى او ناراحت نشود آن سخطى برايش پيدا نشود آن چه نشود. خب پس بگويم نكن، چون معمولاً اين ملازم با اين است پس اين جا از آن جاهايى است كه اگر ما بخواهيم ادله‌ى حقوق مسلم و مؤمن را مقدم بداريم چه لازم مى آيد؟ لازم مى آيد كه آن، معدوم الفرد نمى شود ولى قليل الفرد به حدى مى شود كه مثل تخصيص اكثر در آن لازم مى آيد.

س: ???

ج: نه خيلى نه، كلام لئن آقا نكن اين كار را، خيلى جاها اثر ندارد وجداناً و تجربتاً اثر ندارد. معمولاً آن مراتب بعد است حالا اينقدر دارند نصيحت مى كنند اينقدر علما و منبري‌ها و چه، همه دارند نصيحت مى كنند همه هم دارند گناهان‌شان را مى كنند. اثر نمى كند.

س: ???

ج: نه نمی‌گویند که، الان فرض این است خب فرض این است که شارع بیاید، معمولاً داریم همین را می‌گوییم، می‌گوییم الان اگر با این خصوصیتی که مردم زمان دارند و شارع می‌داند اگر بخواهد این جور بکند آن قلیل الفرد می‌شود این قرینه‌ی عرفیه است بر این که در این جا آن دلیل مقدم است بر این.

س: ???

ج: چرا، نه نه، چون در این فریضه‌ی موجود، شارع باید کلام را یک جور دیگر بیاید بگوید نیاید این جوری.

س: ???

ج: همین قرینه‌ی عرفیه است که آن ادله با این کثرت با این شدت با این حدّث با این اهتمام، با این اهتمام شارع این‌ها را آمده برای یک موارد نادره‌ای فرموده

س: ???

ج: همین می‌دانم، همین.

و اما جهت سوم که امروز می‌خواهیم اگر بشود این بحث را تمام بکنیم که دیگر روز آخر هست، جهت سوم این است که باز فارغ مقام، خب این معلوم شد این، ولی در باب ابوبن این جوری نیستند حالا شاید استثناء بزنند مثل پدر و مادر، این لازم نمی‌آید قلّت فرد و معدوم شدن فرد، در آن جا لازم نمی‌آید پس یک وجه افتراقی بین این جا و آن جا این است.

سومین مطلب این است که ما مراد از مؤمن و مسلم را در این روایات برای ما واضح نیست. بالدقّة، که آیا مقصود همه‌ی مسلم‌ها هستند؟ همه‌ی مؤمن‌ها هستند؟ چون می‌دانید که واژه‌ی مسلم و واژه‌ی مؤمن در ادبیات دینی دارای معانی مختلفی است آیا این مسلم و مؤمنی که این جا گفته شده یعنی همین مؤمن و مسلمی که گناه‌کار هم هست و همین متعارف است؟ همین که ائمه‌ی اثنی عشر علیهم السلام را قبول دارد مؤمن است یا مسلم است؟ و این حقوق مال همه‌ی این‌ها هست یا نه، مراد از مسلم و مؤمن در این روایات به تعبیر مرحوم مجلسی الکاملین، آن مؤمن و مسلم کامل هستند که یا اصلاً از این‌ها گناهی سر نمی‌زنند معصوم نیستند ولی گناهی که در آن تعدّد داشته باشند، عادل هستند که نیاز ندارد اصلاً به امر به معروف و این‌ها نیاز ندارد. یا اگر سر می‌زنند اصرار بر آن نمی‌ورزند یکی از شرایط امر به معروف اصرار است کسی که، گفتیم قبلاً یک وقت می‌خواهد یک گناهی را بکند و دیگر می‌دانیم، گفتیم مثال می‌زدیم مثلاً داماد دارد می‌شود حالا صورتش را می‌تراشد ??? یک شب است دیگر، و بعد از این هم دیگر نمی‌تراشد، نه لازم نیست این را نهی از منکرش بکنی، اگر کرده و می‌دانی این همین یک بار است اصرار ندارد بر این، گفتیم قبلاً دیگر، یکی از شرایط این است که اصرار بخواهد بکند خب ممکن است. یا این که نه، مؤمنی است که گاهی ممکن است که خطاء یعنی گناهی از او سر بزنند ولی خب توبه می‌کند یتوبّ، و کسی هم که تائب باشد باز دیگر امر به معروف و نهی از منکر ندارد پس این روایات که می‌گوید مؤمن و مسلم ممکن است به تناسب حکم و موضوعی که در آن هست از این مؤمن و مسلم چه مؤمن و مسلمی مقصود است؟ مؤمن و مسلم کامل، که کامل که یا عادلی است که اصلاً این

چیزها از آن سر نمی زند یا اگر سر می زند اصرار نمی ورزد یا تائب می شود. خب ...

س: ???

ج: نه چون اصطلاحات مختلف دارند این احکام گاهی ببینید همان طور که تناسب حکم و موضوع می گویند گاهی بعضی احکام، این شدت این احکام، توقّر این احکام با چه مؤمنی سازگار است؟ به تناسب حکم و موضوع با چنین مؤمنی سازگار است فلذاست در عوائد مرحوم نراقی، صفحه 228 فرموده «مع أنّ فی المراد من المسلم و المؤمن فی هذه الأخبار کلاماً» که مراد چه هست؟ هر مؤمن و مسلمی است؟ بعد یک روایت از باب نمونه، یا چند روایتی ذکر می کند من یکی را می خوانم، «ففى رواية عَليِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ يَوْلَانَا مُؤْمِنًا وَ لَيْكُنْ جُعِلُوا أُنْسًا لِلْمُؤْمِنِينَ» این ها اُنس مؤمنین هستند ولو خودشان مؤمن نیستند ولو ولایت ما را قبول دارند شیعه ای اثنی عشری هستند به معنای متعارف، یعنی شیعه ای اسمی هستند شیعه ای وصفی نیستند این ها شیعه ای اسمی هستند ائمه ای اثنی عشر را قبول دارند امامت آن ها را هم قبول دارند اما این ها نه، مؤمن نیستند به آن اصطلاح مؤمن، مؤمن نیستند یا به آن اصطلاح، «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» این یک مطلب بالایی هست پس این روایاتی که دارد این حقوق سی گانه، هفت گانه یا بالاخره هفتاد تا هم احتمالاً در بعضی از روایات باشد این مال آن مؤمن آن چنینی است بله مؤمن آن چنینی اگر توی یک شهری بود آقا شما خادم داری بفرست برای آن هم کمک کند مؤمن این چنینی اگر بود اگر دین داشت شما دینش را ادا بکن، بله ممکن است حتی به وجوبش هم آدم معتقد باشد بگوید آن جور مؤمن در آن حد بله. بنابراین این هم که امام علیه ممکن است تحدی داشتند از این که بیان بفرمایند این جا چون مصداق، صغری ندارد حالا خیلی، که بخواهد الان بفرماید این ها را، از این جهت که موضوع منعدم است. نادر است مثلاً در ...

س: صرف احتمال آن هم کفایت می کند؟

ج: بله همین که این جا نمی توانیم بخاطر این قرینه ای داخلی و آن ادبیاتی که از ائمه سراغ داریم نمی توانیم این روایات را حمل بر آن ظاهر بکنیم یعنی ظهور کأنّ پیدا نمی کند مردد می شویم که مراد از این مسلم و مؤمن مطلق المؤمن و المسلم است یا نه آن است که کامل است یا آن است که آن خصوصیتی را که عرض کردم داشته باشد فلذاست بنابراین این روایات نمی تواند از این ها بگذریم یک وجه مشترکی بین ما نحن فیه و آن روایت است و آن چه هست؟ همان روایات عبدالله بن سنان است روایات عبدالله بن سنان به دو بیان می شود وجه مشترک، بیان اولش این بود که حضرت فرمود این که منع کنی اُمّت را از محارم الله این افضل برّ است خب روشن است که اُمّ خصوصیتی ندارد افضل برّ راجع به هر کسی همین است بله به قول ایشان اولویت هم دارد آن با این که اُمّ است و حق به گردن آدم دارد و یک خرده ناراحت می شود ولی باز افضل البرّ راجع به آن هست، تا چه برسد به اجنبی، این افضل البرّ خواهد بود.

بنابراین خود آن روایات دارد می گوید آقا اگر ما گفتیم امر به معروف کن، بزن، ولو به سخط بیاید فلان و این ها، این ها برّ است پس با این روایات دیگر روشن است که این ها در مقام برّ به مؤمن و مسلم است با این ها تنافی ندارد می گوید این برّ است دو: این که بیان دوم همین بیان این است که بگوئیم بالاولویه است وقتی راجع به پدر و مادر که آن همه نصوص کتاباً و سنناً هست شارع می فرماید راجع به این برّ است پس به اولویت شارع این برّ بودن را راجع به دیگران قبول دارد بنابراین این وجه می شود مشترک بین آن مقام و

این مقام، بنابراین اگر به سایر وجوه توجه کنیم فارغ بین این جا و آن جا هست اگر به وجه توجه کنیم وجه مشترک بین المقامین است و تحافت بین الطائفتین به واسطه‌ی این وجه مشترک قابل حل است. بنابراین نتیجه‌ی بحث این شد که ما دلیل معتمدی برای این تقییدی که علمین حالا یا به نحو فتوا یا به نحو؟؟ اشکال از ایشان استفاده می‌شود دلیل معتمدی پیدا نکردیم اگر اطلاق ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر را حتی نسبت به ضرب و امثال این‌ها را بپذیریم که ضرب آن را ما نپذیرفتیم نسبت به عامه‌ی مردم، اما کلام خشن و آن‌ها را چرا، آن‌ها را بپذیرفتیم فلذا نسبت به والدین اگر کلام خشن در یک جایی معاذالله جوری باشد که باید با کلام خشن آن دست از حرام بردارد به حسب ظاهر ادله لابأس به ولو این که فی النفس شیء که باز حالا این مکانت آن‌ها، ولی به حسب ظاهر ادله این است حالا ما اهل فتوا نیستیم فتوا هم نمی‌خواهیم بدهیم داریم بحث طلبگی می‌کنیم می‌گوییم به حسب بحث‌های طلبگی حق شاید با مشهور باشد که این قید را در کلام‌شان نزدند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.